

جلسه ۱۰۳

استفاده سالک از شیطان برای طی طریق

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا* قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا الإسراء، ٦١ و ٦٢

در جلسه گذشته خدمت دوستان عرض شد که امام صادق علیه السّلام به «عنوان» می فرماید: کسی را که خداوند توفیق بدهد به این سه مطلب برسد:

اینکه تدبیر امور خود را به خداوند بسپارد.

اینکه مایملک برای خود نبیند.

اشتغالش و آنچه که از تکالیف با او سروکار دارد در راستای اطاعت از اوامر الهی باشد، از خودش چیزی قاطی و خلط نکند و آن کلام الهی را با منویات خودش رنگ نزند و نقاشی نکند.

بعد امام علیه السّلام می فرماید: اگر این طور شد هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا و إبليسُ و الخلقُ؛^۱ دنیا، شیطان و مردم، مردم دنیا دیگر نمی توانند او را بفریبند و گول دنیا و شیطان و مردم را نمی خورد و سرش کلاه نمی رود.

در جلسات گذشته راجع به فلسفه خلقت شیطان تا حدودی مطلب به عرض رفقا و دوستان رسید. صحبت به اینجا رسید که شیطان برای رشد و تکامل انسان است و اگر شیطان نبود انسان به مرتبه رشد و تکامل نمی رسید. این یک نکته ای است که بسیاری از افراد از این مسئله غافل هستند و

^۱ بحار الانوار، (طبع حروفی مطبوعه حیدری) ج ۱، ص ۲۲۶ تا ص ۲۴۲

همیشه به شیطان به یک دید ترس و دلهره و خوف و خشیت و نگرانی نگاه می‌کنند و به عنوان یک پدیده‌ای است که تنها کاری که در عالم خلقت از او بر می‌آید عبارت از جنبه سلبی و جنبه منفی در این عالم است مانند یک میکروب. فرض کنید که یک میکروب وبائی در اینجا قرار دارد، چطور یک شخص وبائی در اطاقی آمده یک مرتبه همه فرار می‌کنند از اطاق بیرون می‌روند، چون این یک پدیده منفی است اگر بیایی و بنشیننی با او صحبت کنی سرایت می‌کند و این شوخی بردار هم نیست.

یا فرض کنید که یک ویروس خطرناکی که ممکن است در هوا سرایت کند؛ در این قضیه‌ای که چندی پیش در بعضی از ممالک اتفاق افتاده بود یک مرتبه دیدید که چه خوف و هراسی در دل همه دنیا پیش آمد که عجیب! این یک پدیده جدیدی آمده تا به حال هم کسی از آن خبر نداشته، حالا این دیگر چه موجودی است که خدا انداخته به جان ما که در عرض چند روز فرد را نابود می‌کند و تلف می‌کند؟! مردم هم به شیطان با این دید نگاه می‌کنند: یک میکروب خطرناک، یک میکروب وبائی، یک ویروس مهلک، یک پدیده منفی که اصلاً

نمی‌دانیم خدا در جهان آفرینش چرا این را به وجود آورد، اگر از اوّل به وجود نمی‌آورد چه ایرادی داشت، اگر از اوّل خدا شیطان را خلق نمی‌کرد به کجای خدایی اش برمی‌خورد؟! اگر از اوّل این شیطان به این کیفیت نبود... اشکالاتی که در بین متکلمین و غیره مطرح شده بر این اساس دور می‌زند که خدا از خدائیتش چه کم می‌شد که حالا بیاید در کنار موجودات یک موجودی را هم به نام شیطان خلق کند. این جنبه منفی.

البته در اینکه شیطان اغوا می‌کند حرفی نیست، در اینکه وسوسه می‌کند حرفی نیست و همه ما به خوبی از شرح و احوال این بزرگوار اطلاع داریم که کار و مأموریت ایشان چیست، حالا یا مأموریت را سر خود انجام می‌دهد یا از طرف خدا مأمور است؛ حالا به او کاری نداریم. ولی علی‌کل‌حال مأموریت یک میکروب یک مأموریت تخریبی است، یک مأموریت تهاجمی است هیچ‌وقت میکروب نمی‌آید در بدن و به صلاح جهاز هاضمه و سیستم دفاعی بدن بخواهد کمک کند؛ همیشه می‌خواهد از بین ببرد. ویروس یک موجود و یک پدیده‌ای است که سلامتی و صحت انسان را تهدید می‌کند.

در اینکه شیطان یک همچنین کاری را انجام می‌دهد همه ما، تک‌تک افرادی که در اینجا نشستیم به خوبی به این مسئله واقفیم که کار شیطان دور کردن انسان از تقرّب به پروردگار است. عمل خیر می‌خواهد انجام بدهد همان موقعی که می‌خواهد انجام بدهد یک خطور در مغز می‌کند، این خطور را که می‌آورد؟ ایشان می‌آورد، هان. می‌خواهد یک دستگیری کند، همین که می‌خواهد دستگیری کند یک دفعه جهات مختلف در ذهن می‌آید. خوب حالا که این دستگیری را می‌خواهی بکنی چقدر برای تو تمام می‌شود؟ حالا این به کجا برمی‌خورد؟ این چه ارتباطی با تو دارد؟ حالا فرض کنید تو بروی در فلان‌جا به یک منفعت دیگری می‌رسی، حالا کی به کی است ها؟! تا می‌خواهد که یک قدم خیری بردارد یک مرتبه شروع می‌کند ملاحظات مادی و دنیوی را در نظر گرفتن که این چه مسائلی... یک فردی را می‌خواهد برای مجلس دعوت کند، مجلسی است مجلس ترحیم است، مجلس طلب مغفرت است. مجلس بزرگداشت یک وقت نگوئیدها، بزرگداشت چرند و پرند است! مجالس یعنی مجالس ترحیم، طلب مغفرت، طلب رحمت. بزرگداشت یعنی بزرگ کردن، باد کردن! بادکنک دیدید؟ هان! وقتی در آن فوت می‌کنید چه می‌شود؟ این قدر. باز هم فوت می‌کنید می‌آید بزرگ‌تر می‌شود، هی فوت می‌کنید تا یک حدّی که می‌شود این قدر و بعد یک مرتبه می‌ترکد. خیلی بزرگداشت باشد ترکیدن در آن است‌ها قضیه را مواظب باشید. بزرگداشت یعنی باد کردن، خیلی صریح. مرحوم

آقا یک مرتبه بزرگداشت نگفتند، ترحیم، اسم به این قشنگی. مجلس طلب مغفرت، مجلس ترحیم، طلب رحمت. بین این بیچاره الآن در قبر با چه مسائلی طرف است به جای اینکه به فکر خودت باشی به فکر آن باش. می خواهی خودت را بزرگ کنی او که رفت، او که رفت زیر خاک. صدایش هم دیگر در نمی آید. پس بزرگداشت بزرگداشت خودت است نه بزرگداشت او!

در این مجلس بزرگداشت می گویند منبری بیاید چه منبری ای؟ منبری ای که هی بیاید باد کند، هی فوت کند به این بادکنک، هی بیاید القاب بگذارد. او در قبر دارد هی بدنش می لرزد، آن بالای منبر دارد این را هی می برد بالا، می گوید بابا من این قدر هم بالا نیستم که تو داری من را بالا می بری من اینجا هشتم در گروه هیجده ام است، دارم یکی یکی حساب پس می دهم. آن آقا هی فوت می کند، هی باد می کند، هی از یال و

کوپال و این طناب و از این آهن‌ها و از اینها می‌گوید، اگر اهل اینها باشد! اگر هم اهل ما باشد دیگر از سایر مسائل و بله، چیزهای خیلی خوشایند و جاذب! ایشان این‌طور بودند، ایشان آن‌طور بودند، ایشان چه بودند. دو کلمه آمدی بگویی که ایشان چقدر نماز شب خواند؟ در کارهایش چقدر اخلاص داشت؟ چقدر به فقرا کمک می‌کرد، چقدر در مسائلش خدا را در نظر داشت؟ در طول عمرش چقدر به روایت عنوان بصری عمل کرد؟ از این حرف‌ها ما می‌شنویم؟ نه، فقط باد، بزرگداشت، هان! بزرگداشت یعنی این.

حالا منبری می‌خواهیم دعوت کنیم، که را دعوت می‌کنیم؟ این را اگر دعوت کنیم می‌رود بالا حق می‌گوید این به درد نمی‌خورد، حق مجلس ادا نمی‌شود! باید یکی را دعوت کنیم به ساز ما راه بیاید. هان می‌بینید آمد زد تو خال. همین که می‌خواهد دعوت کند چند تا مورد وجود دارد: این می‌رود بالای منبر حق می‌گوید به درد نمی‌خورد، مجلس دیگر فایده‌ای ندارد، دیگر بزرگداشتی نیست. آن می‌آید نه، آن‌طوری که باید ... یکی را باید بیاوریم و بعد این بیاید شروع کند مجلس را بپروراند، آن‌طوری که ما می‌خواهیم از آب در بیاورد این به درد می‌خورد؛ تلفن را برمی‌دارد آقا برای فلان‌جا ما می‌خواهیم شما را دعوت کنیم شما بیایید، آن هم می‌گوید بالأخره حساب حساب است کاکا برادر هان؟! هر چیزی جای خودش را دارد. هی بر مبلغ اضافه و بالأخره به توافق می‌رسند! شیرینی را می‌خورند و به احسن وجه بزرگداشت حقیقتش ادا می‌شود. این می‌شود شیطان. می‌آید، وقتی که ادا شد آن وقت می‌رود کنار می‌نشیند شروع می‌کند کف زدن به به به رسیدم به آرزوی خودم، رسیدم به آرزوی خودم. خلاصه باید به خدا پناه برد مسئله خیلی مهم است، باید به خدا پناه برد. مطلب دقیق است، مطلب حساس است و همه ما هم می‌دانیم و همه می‌دانیم اگر ندانیم مسئول نیستیم و مکلف نیستیم می‌دانیم و به خوبی هم می‌دانیم.

این مسئله جنبه سلبی قضیه است و جنبه منفی خلقت شیطان است. ولی مگر خدای متعال بیکار بود که بیاید و یک موجودی را خلق کند که این کارش دائماً تخریب باشد، کارش دائماً از بین بردن استعدادها و از بین بردن قابلیت‌ها باشد. کار خداوند که عبث نیست و لغو و لهو نیست، فعل خداوند عین مصلحت است و عین حق است و عین واقع.

در جلسه گذشته عرض شد که خلقت انسان برای رسیدن به آن مرتبه متوقع است و برای رسیدن به آن مرحله خلیفة اللّهی است. خدای متعال در مرتبه ذات خود واجد همه اوصاف و لوازم کمال و نعوت جمالیه و جلالیه است؛ یعنی خدای متعال ذات او اصل خیر و اصل وجود است. و

تراوشات ذات او همه بر اساس این مسئله خیریت و صلاح و حُسن است. ولی آثار پروردگار از نقطه نظر جامعیت صفات پروردگار دارای مراتب مختلفی است. ما در همین عالم مشاهده می‌کنیم: موجودات این عالم جماد دارد، حیوان دارد، نبات دارد، موجودات لطیف هست، موجودات ثقیل هست، انسان هست، جن هست، ملائکه هست، عالم عقول و عالم ارواح هست. تمام اینها جلوه‌های متفاوت پروردگار است از نقطه نظر میزان و مرتبه صفات متّصف ذات که آن صفات موجب و باعث شکل‌بندی و رتبه‌بندی و ساختاری اشیاء خارجی می‌شود؛ یعنی وقتی که خدای متعال

یک وجودی را خلق می‌کند از نقطه نظر خصوصیات وجود به مرتبه و مرحله همان قابلیت و ماهیت از آن خصوصیات وجود و آثار وجود بر او افزوده می‌کند. لذا این اختلاف در عالم همه بر اساس این مسئله به وجود می‌آید.

قابلیت‌های وجودی در اشیاء خارجی متفاوت است یک شیء جماد است، یک شیء نبات است؛ یعنی همان جمادیت را دارد به اضافه رشد و تکثیر و تولید مثل. یک شیء دیگر را شما می‌بینید اینها حیوان است همان خصوصیات را دارد و اضافه و همین‌طور تا به یک مرتبه‌ای می‌رسد که ملائکه هستند و در آن مرتبه عقل تام حاکم است و صلاح تام و حُسن تام در همان مرتبه که در آن مرتبه استعداد وجود ندارد بلکه فعلیت محض است که آن عالم عالم ملائکه هست. از عالم ملائکه بالاتر خدای متعال موجودی را خلق کرده است که آن موجود مرتبه‌اش مرتبه‌ای است بالاتر و فعلیت او عین فعلیت خود ذات پروردگار است؛ یعنی وجودی را که خدای متعال قالب‌بندی کرده است وجود خود را به صورت محدود با تمام صفات و با تمام شرایط و با تمام خصوصیات ذات خلق کرده است. پس بنابراین این وجود که همان وجود نازل پروردگار هست به اسم انسان در این عالم تحقق پیدا می‌کند. این وجود، وجود انسان است. روحی که از این وجود تراوش کرده است و از ذات پروردگار تنازل پیدا کرده و در کالبدی به اسم جسم استقرار یافته است. البته این مجازاً است در این کالبد، کالبد در تحت تسخیر روح است، نه اینکه روح... چون مجرد نمی‌تواند ظرف ماده بپذیرد. این ظرف که ماده است در تحت تسخیر روح و در تحت تسخیر نفس است تسخیر بالفعل، تسخیر بالفاعلی و این نفس نفس قابل است، بدن بدن قابل می‌شود. این روحی که از ناحیه پروردگار آمده است، در اینجا این روح به عنوان یک موجود مجمل که می‌خواهد آثار پروردگار را در خارج به نحو کلی بروز و ظهور بدهد، این موجود مجمل برای رسیدن به این مرتبه فعلیت باید یک دوری را بگذراند، باید یک سیکلی را طی کند، باید یک راهی را برود که خود را از آن مرتبه اجمال که مرتبه ذات است و آن مرتبه مرتبه هوهویت است و در آن مرتبه نه اشاره‌ای می‌توان کرد و نه می‌توان از او سخنی گفت و نه می‌شود نسبت به آن مرتبه تفکر کرد و فکر انسان نسبت به آن مرتبه از این نقطه نظر الکن است که خود فکر یک پدیده مادون ذات است؛ چگونه ممکن است پدیده مادون ذات پروردگار بتواند به کنه ذات پروردگار احاطه علمی و اشراف علمی پیدا بکند؟! بناءً علی هذا می‌تواند تصوراتی و مبهماتی از آن مرتبه داشته باشد.

حالا آن مرتبه ذات که مرتبه هوهویت است آمده پایین به شکل نفس مجمل و نفس مبهم به

این کالبد و جسم تعلق گرفته که می فرماید: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ** الحجر، ۲۹ تا وقتی که آدم به صورت گل روی زمین افتاده بود، الآن این مرده‌ای که در غسلخانه است فرض کنید که یکی از همین‌ها حضرت آدم بود ملائکه نباید در این به او سجده کنند چون این بدن است. به بدن سجده نکردن‌ها این نکته را متوجه باشیم تا وقتی که به قضیه شیطان می‌رسیم بدانیم که شیطان چه اشتباهی کرد الآن اگر در این غسلخانه، در این قبرستان برویم، همین الآن در این ساعت در این روز جمعه می‌بینیم جنازه‌هایی را آوردند اینها هر کدامشان یک

انسانند دیگر، هر کدام اینها یک بشرند. حالا فرض کنید ده تا از این جنازه‌ها را هم در مقابل هم بگذارند خطاب **اسْجُدُوا لِأَدَمَ** نمی‌گیرد چون اینها جنازه هستند. جنازه چه ربطی به آدم دارد. هزار تا از این جنازه‌ها را هم شما در کنار همدیگر ردیف کنید باز خطاب **وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ** به این جنازه‌ها تعلق نمی‌گیرد ولو هزار تا باشد. اینها همه گوشت و استخوان و مو هستند، چیز دیگری نیستند گوشت و استخوان و مو در گوسفند هم هست تفاوتی ندارد. حالا آن وزنش سی کیلو است این صد و سی کیلو، آن به آن شکل است این به شکل دیگر، حالا آن چهار تا پا دارد این دو تا پا دارد، اما مسئله و قضیه یکی است تفاوتی نمی‌کند.

تا وقتی که آدم به شکل گِل و خاک بود همین جنازه‌هایی است که در قبرستان است و در این موقع خطاب تعلق نگرفت؛ اما وقتی که خدا فرمود: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** وقتی این جنازه شروع کرد حرکت کردن حالا **فَفَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ**. مگر گوسفند حرکت نمی‌کند؟ مگر رمه‌های گوسفند حرکت نمی‌کنند؟ چرا ملائکه با اینکه گوشت اینها یکی است، خون اینها یکی است حالا در بعضی از سلول‌ها و مواد بدن و در خصوصیات یک تفاوت‌هایی هست ولی بالأخره یکی است دیگر. خون، خون است دیگر حالا این گروهش با آن گروه فرق می‌کند. مگر خود انسان‌ها گروهشان با هم دیگر تفاوت ندارد؟ خون یکی را به آن یکی بزنند فوری می‌میرد باید گروه خون‌ها به هم بخورند. اینکه مایه افتراق نیست. اینکه آمد این بدن شروع کرد به حرکت کردن چه پدیده‌ای به وجود آمد؟ هان که وقتی این پدیده به وجود آمد خطاب سجده به ملائکه تعلق گرفت. این پدیده عبارت است از روح‌اللهی، روح خدا. پدیده‌ای به وجود آمد که اگر این پدیده مانند پدیده خود ملائکه بود آیا ملائکه مأمور به سجده می‌شدند؟ نه دیگر، چرا؟ چون مثل خودشان است، دیگر سجده نمی‌خواهد.

هیچ وقت شده شما معامله‌ای بکنید که در آن معامله خریدار و فروشنده هر دو به یک میزان و به یک اندازه بهره بگیرند؟ فرض کنید که شما یک هزار تومانی را بدهید و در قبال این هزار تومان یک جنسی را بخرید که دقیقاً هزار تومان قیمت داشته باشد؟ بله، یک جنسی را می‌خرید که هزار و صد تومان قیمت دارد ولی به هزار تومان می‌خرید که صد تومان در اینجا سود کرده‌اید اما دقیقاً پول را بدهید جنسی را که در بازار به همان قیمت است بخرید آدم عاقل این کار را انجام نمی‌دهد، اینجا چیزی گیرش نیامده به مقدار این مبلغی که داده به همان مقدار نه بیشتر چیزی گرفته. عاقل این کار را انجام نمی‌دهد.

اگر قرار بود ملائکه بر یک موجودی سجده کنند که از نظر رتبه و ساختار وجودی و از نظر

صفات و ملکات مانند آنها باشد پایین تر که هیچ مانند آنها باشد دلیلی بر سجده نیست، این سجده سجده عبث خواهد بود، این سجده لغو خواهد بود. پس چه چیزی در اینجا وجود دارد که ملائکه را وادار به سجده کرد؟ آن عبارت است از یک حقیقتی که آن حقیقت را شیطان فهمید و ملائکه نفهمیدند.

روزی در خدمت مرحوم آقای حداد بودیم در سفری که به اتفاق مرحوم آقا مشرف شده بودیم سن من در آن موقع حدود هفده سال بود یک شب صحبت از کیفیت خلقت شیطان به میان آمد. ایشان یکی از اسرار را که من تا به حال نشنیدم در آن شب فاش کردند؛ فرمودند که رسم پادشاهان و ملوک سابق بر این بود که در اواخر عمرشان وقتی که احساس می‌کردند فوتشان نزدیک شده، اینها مالک الرقاب همه بودند دیگر، خزانه مملکت و دخل و تصرف دست اینها بود، کسی هم نمی‌گفت چرا و حساب و کتابی هم نبود. این ملوک به مقام الوهیت و مقام ربوبیت رسیده بودند! می‌دانید چرا؟ چون خداوند می‌فرماید: **لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ** الأنبياء، ۲۲ کسی در روز قیامت از خدا نمی‌تواند سؤال کند ولی همه مردم مورد سؤال هستند. انسان هم ممکن است به مقام ربوبیت بزرگداشت پیدا کند، ارتقا پیدا کند که در هر عملی که انجام می‌دهد مسئول واقع نشود! البته این هم یک مقامی است! تمام خزانه مملکت و تمام اوضاع و احوال همه دست این ملوک بود: طلاها و جواهرات و این مسائل. می‌رفتند یک معماری را صدا می‌کردند و بعد می‌گفتند باید یک خزینه‌ای بیرون از شهر در یک جایی برای ما درست کنی که این جواهرات را ما در آنجا قرار بدهیم و به عنوان دفینه که کسی هم از آن مطلع نباشد. آن بخت برگشته هم می‌آمد و گول عنایت و وعده‌های پوچ این سلطان را می‌خورد به اتفاق بنا و خدمه و اکره^۱ و اینها می‌رفتند یک جایی را درست می‌کردند و وقتی که کاملاً این انجام می‌شد ایشان می‌فرمودند که: خیلی مخفیانه در نصف شب تمام خزینه را منتقل می‌کردند به آنجا و بعد هم مهر و موم می‌کردند. و این معمار بیچاره و تمام [آنها] را می‌آوردند در آن قصر و بعد هم ترتیب همه داده می‌شد.

این سر^۱ است و کسی هم نباید از آن خبر داشته باشد اگر حالا فردا این معمار آمد رفت به زنش گفت، یا آنها رفتند به بقیه گفتند، هیچی تمام این زحمات همه هدر می‌رود. آن بیچاره‌ها نمی‌دانستند در پس این عنایت ملوکانه چه پیازداغ و چه مسائل و چه روغنی قرار گرفته! گول می‌خوردند و بعد هم سرشان را به باد می‌دادند و لذا از این قضیه هیچ کس در دنیا خبر نداشت مگر فقط همین پادشاه، فقط این می‌دانست که الآن در کجا چه سر^۱ی نهفته است کسی خبر از این مطلب نداشت. الآن هم همین کار را می‌کنند دیگر! الآن در دنیا اگر می‌خواهند یک مطلبی را انجام بدهند یک شخصی را اعدام کنند که کسی نفهمد، می‌روند او را اعدامش می‌کنند بعد خود قاتل را هم اعدام

^۱ کارگران.

می‌کنند، بعد آنکه این را کشته این طوری که ما شنیدیم. نمی‌دانیم همین طور است؟ قاعدتاً باید همین طور باشد تا اینکه دیگر به طور کلی هیچ اثر و ردّ پایی از این وجود نداشته باشد. اینها هم همین کار را انجام می‌دادند.

مرحوم آقای حدّاد فرمودند: وقتی که خداوند این حقیقت وجود خودش را در آدم قرار داد شیطان داشت تماشا می‌کرد. هان خیال نکنید شیطان یک همچنین موجود عادی است. شیطان به سرّی که خدا در آدم قرار داد اطلاع پیدا کرد و فهمید که این مخلوق با سایر مخلوق‌ها تفاوت دارد. مطلبی را شیطان فهمید که ملائکه نفهمیدند. نکته اینجاست؛ خدا گفت پس حالا فهمیدی حالا باید تشریف ببری. سرّ را فهمیدی دیگر.

شیطان رو کرد به خدا گفت: من راز نگه دارم، سرّ تو را به کسی نمی گویم و این را برای خودم نگه می دارم. خدا گفت: بسیار خوب حالا که این طور شد ما دست به ترکیب نمی زنیم.

اینجا شیطان به جای اینکه از این موقعیتی که پیش آمد برای مرتبه عبودیت خودش استفاده کند و خود را در قبال عظمت پروردگار کوچک ببیند يك مرتبه شیطنت خودش شروع کرد به فعالیت و کار کردن، هان چه شد؟ چرا این سرّ را در من قرار ندادی؟ از اینجا قضیه شروع شد. **قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ؛** خیال کردی تو داری این را بر من فضیلت می بخشی؟ واقعاً باید پناه به خدا ببریم **لَئِن أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا** الإسرائ، ۶۲؛ اگر به من تا روز قیامت مهلت بدهی من تمام این ذریه از این کسی که سرّ را در این قرار دادی امروز می بینید در کتابها نوشتند فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به یکی، تمام از این چرندوپرندها، فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به پسرش، فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به همسایه اش، فلانی از دنیا رفت سرّش را داد به خانمش. از این مسائل ها؟! اینها نفهمیدند، آن سرّ را آمدند با این سرّ قاطی کردند لَئِن أَخَّرْتَنِي اگر مرا تأخیر بیندازی تا روز قیامت لأحتنكن، أحتنكن یعنی لجام می زنم. تمام ذریه این را همه را لجام می زنم. وقتی يك اسبی را لجام بزنند دیگر آن اسب در اختیار راکب است، به هر جا که بخواهد می بردش. اسبی که همین طوری سوارش بشوند، مرکبی را که همین طوری سوارش بشوند خودش به راه خودش می رود. برای اینکه او را هدایت کنند يك لجام به دهان می زنند، از این طرف بکشند به این طرف هدایت می کند از آن طرف بکشند به آن طرف. من هم می آیم به این بنی آدم لجام می زنم هر جا بخواهم خودم می کشانم: به چپ بکشم، به راست بکشم. **إِلَّا قَلِيلًا؛ فقط يك عده کم. فقط يك عده کم هستند.**

راجع به این مسئله خیلی دیگر جای صحبت دارد که منظور از این قلیل چه کسانی هستند. همین قدر خدمت رفقا عرض کنم که مقصود شیطان افرادی است که به مقام مخلصین رسیدند. حتی اصحاب الیمین را هم می گوید لجام می زنم، حتی آنهایی که در بهشت می روند. بهشت مراتبی دارد از مرتبه پایین دارد تا مرتبه بالا، آن کسی را که نمی توانم لجام بزنم آن کیست؟ فقط آنهایی هستند که به مقام مخلصین ... در آن آیه دارد قَسَمَ می خورد. **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُعويبُهُمُ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ** ص، ۸۲ و ۸۳ پس معلوم می شود مخلصین همان **إِلَّا قَلِيلًا** است. فقط اینها هستند که دهانشان لجام ندارد.

حالا تکلیف ما چیست؟ خدا هم می‌گوید عیب ندارد بالأخره بشر است و بشر هم جایز الخطاست. باید با مراقبه کم‌کم، کم‌کم این لجام را از دهان برداشت آن وقتی که انسان از مرتبه نفس دیگر بیرون بیاید. روزه‌هایی که او می‌تواند از آن وارد بشود همه را ببندد آن وقت او آهنگ مصیبت سر می‌دهد و دیگر از این فرد قطع امید می‌کند، آن زمان. تا به آنجا نرسیدیم رفقا باید بدانیم مشمول این آیه هستیم، دیگر حالا خودمان می‌دانیم خودش گفته، در قرآن نوشته، از خودم نمی‌گویم.

خدا هم می‌گوید: حالا که این طور است **قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ** جزاء مؤفوراً الإسراء، ۶۳ برو از اینجا بیرون، خودت و کسانی که تو را تبعیت می‌کنند جهنم جزای آنها خواهد بود. بعد خدا دارد در اینجا

راه یاد می‌دهد **وَ اسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ** ... الإسراء، ۶۴ با بانگ خود و با صدای خود و با زمزمه خود و با وسوسه خود دل اینها را نسبت به دنیا بلرزان. **اسْتَفْزِرُ** یعنی بلرزان. آن استحکامی که باید در قبال من داشته باشند و آن محکمی و ایستادن در مقابل حق و تمام مطالب را به کنار گذاشتن، آن استحکام را شروع کن به نرم کردن، **بِصَوْتِكَ** برو در گوششان بخوان. حالا این صوت چیست؟ بیاند!

وَ اسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ با تمام توان خود، با سواره نظام و پیاده نظام خیل یعنی سواره نظام، **رَجَلِكَ** یعنی پیاده نظام با سواره نظام یعنی با تمام توان نسبت به افراد یکی را با پیاده نظام نمی‌تواند، قوی است باید با سواره نظام رفت. یکی را با یک لشکر پیاده نمی‌شود باید با یک لشکر زره‌ای رفت. قلعه‌های محکم درست کرده با آلات و ادوات عادی نمی‌شود رفت و او را تخریب کرد، نمی‌شود او را استفزاز کرد، نرم کرد، دلش را نسبت به دنیا نرم کرد. باید با تجهیزات به جنگ او رفت.

تجهیزات چیست؟ تجهیزات عبارت است از وسوسه خناسان و اموری که انسان را نسبت به دنیا متمایل می‌کند. برای شما تجهیزات یک لیوان خمر و مسکر نیست چون این تجهیزات فایده‌ای ندارد. برای شما شیطان با تجهیزات سرقت و امثال اینها جلو نمی‌آید چون اینها فایده ندارد. برای شما شیطان با چه می‌آید؟ ظریف‌تر می‌آید جلو، عمیق‌تر می‌آید جلو، هان این منم که مورد توفیق الهی قرار گرفتم! این منم که الآن یک همچین موقعیتی را دارم، این منم که الآن حسابم از بقیه جدا شده، نگاه کن الآن بقیه کجا می‌روند ما کجا آمدیم! این با این تجهیزات می‌آید. معلوم است مسائل عادی که برای افرادی که از این مراتب گذشتند دیگر کارایی ندارد. آنها برای افراد عادی است.

بعد می‌فرماید: **سَارَكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدَهُمُ الْإِسْرَاءِ، ۶۴** البته زن در اینجا نیست، اموال و اولاد است. البته آن را هم می‌توانیم قاطیش کنیم، حالا چه مرد چه زن تفاوت نمی‌کند، البته روایت هم به این مضمونش داریم بیا در اموال و در اولاد با اینها شریک شو، بیا همنشین شو. نشستی در اتاق، زن و فرزندان نشستند تو هم بیا اینجا شریک شو، تو هم بنشین نفر چهارم بشو، تو هم نفر پنجم بشو، خدا دارد می‌گوید ها، می‌گوید بیا این کارها را بکن. خودم دارم یادت می‌دهم، خودم دارم یادت می‌دهم.

وَ عَدَهُمُ بیا به اینها وعده بده، وعده بده اگر این کار را بکنی به اینجا می‌رسی. اگر این کار را بکنی این قدر اموال پیدا می‌کنی. اگر این دروغ را بگویی به این منافع می‌رسی اگر این تهمت را بزنی

در عوض این مسائل برایت پیدا می‌شود. اگر این آبرو را ببری تو برتری پیدا خواهی کرد. وَ عِدَّهُمْ وعده بده. هی وعده سر خرمن، عین وعده‌های عمر سعد، مگر سر خرمن نبود؟ ابن زیاد به او نامه داد حکومت ری را به تو می‌دهم در مقابل چه؟ در مقابل کشتن پسر رسول خدا، این می‌شود وعده، وعده داد دیگر. بعد وقتی که رفت به وعده عمل کند گفت کو؟ کدام نامه؟ گفت این. گرفت پاره کرد گفت حالا چه می‌فرمایید؟ تمام شد، تمام شد. اقلًا نگذاشت برود ری حالا کشته، بگذار حالا دو ماه برود آنجا عقده نگیردش که اقلًا یک سلطنتی بکند. یک ثانیه هم موفق به این نشد، این می‌شود وَ عِدَّهُمْ.

بعد خدا می فرماید: درست است من می گویم وَعَدَهُمْ وَلِي اى بشر بدان **وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا** الإسرائ، ٦٤ تمام وعده هایش همه گول است همه اش کشک است، اصل ندارد، حقیقت ندارد، ریشه ندارد. وعده می دهد به این منافع می رسی اما همین که به این منافع رسیدی فوراً حضرت عزرائیل می آید جانت را می گیرد بفرما. وعده می دهد که اگر این کار را بخواهی انجام بدهی اما خبر از اینکه یک بلای آسمانی بیاید یک مرتبه بیفتد به جانت و نگذارد اقلأ این آب از گلویت پایین برود نداری، خبر از این نداری.

چندی پیش يك قضیه ای اتفاق افتاده بود و من از این مسئله مطّلع بودم. يك شخصی از دنیا رفته بود و يك فرد آمده بود با اعمالی که در این طرف و آن طرف کرده بود، آن ارثی که باید به يك بچه ای برسد، بچه ای که سر پناهی نداشت ولی واقعاً وارث حقیقی او بود آمد به توسط يك کارهایی، يك چیزهایی ارث هنگفتی هم بود، برای یکی از افرادی بود که اصلاً خارج از ایران زندگی می کرد و در همان جا هم از دنیا رفت آمد این را با دوستانی، با افرادی، با کسانی تمام اینها را تصاحب کرد. يك هفته از این قضیه نگذشت در يك مسافرتی که خواست به خارج بکند در همان هواپیما سکنه کرد و مرد. ببینید این می شود **وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا**. حالا باید بروی آنجا، حالا ای کاش از دهانت پایین می رفت، حالا آن بماند. نه تنها این آب از گلویت پایین نرفته حالا آنجا منتظرت هستند. تشریف بیاورید يك مدتی در خدمتتان باشیم! این می شود وعده. خدا خودش می گوید: من خودم به شیطان می گویم وعده بده ولی دارم به شما هم می گویم که گول این وعده های این را نخورید. این برای این است.

این نظامی را که خدای متعال برای انسان قرار داده است این نظام باید به وسیله اختیار به فعلیت و نتیجه برسد؛ بدون اختیار یعنی آهن، یعنی چوب، یعنی دیوار. اگر این بشر بخواهد به آن نقطه ای که مسجود ملائک واقع شد برسد باید این راه را با اختیار انجام بدهد. اگر راه او یک طرفه باشد دیگر اختیار معنا ندارد، اگر راه او یک سمت باشد و فقط نکات حُسن به نظر او بیاید نه نکات غیر حُسن و فقط او امر الهی در نزد او بیاید نه جاذبه های مخالف با امر پروردگار، دیگر اختیار یعنی چه؟ شما از این آهن توقع صحبت کردن را دارید؟ شما از این دیوار توقع حرکت را دارید؟ نه چرا؟ شاکله این دیوار شاکله سکون است. یک راه بیشتر ندارد فقط استقامت ایستادن، اگر بخواهید حرکت کند باید با کلنگ بیفتید به جانش خرابش کنید. این دیوار از اینجا به جای دیگر نمی آید، این آهن هیچ گاه به صحبت و تکلم نمی آید، یک راه دارد جامد است یک مسیر بیشتر ندارد. ملائکه یک راه دارند که در

آن مرتبه توقف کردند.

اما اگر انسان بخواهد به آن نکته برسد و بر ملائکه ترجیح پیدا کند باید عملی مافوق او انجام بدهد. آن عمل، عمل اختیار با وجود جهات جاذبه در مقابل اوامر الهی است. پس وقتی که می‌خواهد حرکت کند باید اینها را کنار بزند. یکی یکی این مطالب را باید کنار بزند، این تعلقات را باید کنار بزند، این جاذبه‌ها را باید کنار بزند تا بتواند یک پله خودش را بالا ببرد، ببرد ببرد تا آن حقیقت مجمل و مبهمی که از ذات پروردگار آمده و

در این دنیا به این کالبد تعلق گرفته آن حقیقت را در مقام تفصیل و در مقام رشد و در مقام فعلیت و در مقام کارپردازی او به آن رتبه برساند؛ این می شود انسان کامل.

برای رسیدن به آنجا ما شیطان نمی خواهیم؟ باید شیطان باشد دیگر، باید جاذبه ها در مقابل قرار بگیرد، باید خصوصیتی که بتواند ذهن را به سمت خود و به سمت عالم دنیا توجه بدهد وجود داشته باشد تا انسان بخواهد خود را بیرون بکشد؛ اینکه می خواهد خود را بیرون بکشد یعنی سلوک. پس متوجه شدید سلوک چیست؟ سلوک یعنی قرار گرفتن در دو جریان و دو قطب مخالف؛ یک قطب دعوت به سوی حق که این دعوت از ناحیه ملائکه برای انسان تداعی می شود، از ناحیه پیامبران برای انسان می آید، از ناحیه اولیا خدا دائماً گوشزد می شود. قطب دیگر دعوتی است از ناحیه شیطان و جنود شیطان که آنها را در قبال این دو قطب قرار می دهند.

پس بنابراین دیگر کسی نیاید بگوید شیطان ما را گول زد و ما اختیار نداشتیم! کاری که شیطان می کند هیچ دخل و تصرف در ما نیست؛ رفقا بدانید: شیطان در ما تصرف نمی کند ماییم که در خود تصرف می کنیم. وسوسه را که به وجود می آورد؟ شیطان، در آن حرفی نیست. چطور وقتی که نماز می خوانیم گردن خدا نمی اندازیم گردن خودمان می اندازیم اما وقتی که گناه می کنیم آقا ببخشید شیطان ما را گول زد. چرا اسم شیطان را اصلاً می آورید؟ می خواهی از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنی می گویی شیطان، بگو خودم. چرا وقتی که نماز می خوانی نمی گویی آقا خدا باعث شد که من نماز بخوانم، وقتی روزه می گیری نمی گویی خدا باعث شد من روزه بگیرم، وقتی حج انجام می دهی نمی گویی خدا باعث شد من حج انجام بدهم، تازه سه تا منّت هم سر خدا می گذاری، زن و بچه را ول کردم آمدم حج. هان؟ چرا این را نمی گویی؟ اما وقتی که نوبت ... آقا ببخشید دیگر چه کار کنیم شیطان گولمان زد یک کار غلطی کردیم و خلاصه یک خلافی کردیم. چرا اسم شیطان را می آورید جلو؟ شیطان چه کار کرده؟ شیطان همان کار را انجام داده که ملائکه کردند. هیچ گناهی ندارد به شیطان چه مربوط است، شیطان چه کار کرده؟ یک وقت شیطان می آید گریبان ما را می گیرد و به این عمل وا می دارد آن موقع حق اعتراض داریم.

کاری که شیطان می کند با کاری که ملائکه می کنند هر دو یکی است. متها ملائکه انسان را وسوسه می کنند به سمت عالم نور و عالم روحانیت و قرب به پروردگار و به سمت عالم تجرد و به سمت عالم انبساط و عالم بهجت و بها. شیطان انسان را وسوسه می کند به سمت عالم غرور، به سمت عالم کثرات، به سمت عالم دنیا و به سمت ظلمات و شهوات و لذائد و هواهای نفس. پس هر دو یک

کار انجام می دهند شکلشان فرق می کند. نه ملائکه انسان را در تحت تسخیر و اجبار برای وفود نسبت به آن عالم قرار می دهند و نه شیطان گریبان انسان را می گیرد و انسان را وارد در کاری می کند هیچ کدام. اگر ملائکه انجام بدهند ما هنر نکردیم و اگر شیطان انجام بدهد عقاب متوجه ما نیست و تکلیف متوجه ما نیست، هر دو یک کار انجام می دهند. شیطان را باید لعنت بکنیم ها پس بی خود نه بیاییم اضافه بر آنچه که خدا فرموده برگردن شیطان بگذاریم نه آقا جان! تقصیر خودمان است همه چیز تقصیر خودمان است و نه اینکه اضافه بر آنچه که ملائکه و نفوس مجرد و عالم ارواح برای ما انجام می دهند ما اضافه بر آنها قرار بدهیم، ابدًا.

فلذا اصل و اساس برای تربیت و سیر و سلوک الی الله عبارت است از اختیار، اختیار در هر جا بود سلوک است و اختیار در هر جا نبود سلوک نیست.

بارها مرحوم آقا می فرمودند: این امراض و ابتلائاتی که خداوند نصیب افراد می کند اینها برای کم شدن بار گناهانشان است ولی باعث رشد و ترقی نخواهد بود، آنکه باعث رشد و ترقی هست عمل اختیاری است. مرض که اختیاری نیست؛ یک ویروس می آید می رود در تن من ما را مریض می کند اینکه اختیاری نیست. یک میکروبی وارد بدن می شود اینکه اختیاری نیست. بله، آن تحمل و صبری را که انسان در این قبال می کند هی او را لطیف می کند، هی او را پاک می کند، ولی پاک کردن با رشد کردن دوتاست. بچه هم خیلی پاک است معصوم است، بچه پنج ساله و شش ساله معصوم است پاک پاک است ولی رشد کرده؟ نه رشد ندارد مرتبه اش همان است، مرتبه اش همان است. پاک تر از بچه نوزاد که تازه به دنیا آمده آن روز اول شما سراغ دارید؟ معصوم معصوم است اصلاً در عالم فناست. در عالم فناست و هیچ نمی فهمد پاک تر از این، ولی رشد دارد؟ رشدی نکرده. مرتبه اش همین است. این فایده ندارد، این اثری ندارد. آن رشدی که بر انسان مترتب می شود به واسطه عمل اختیاریست. آن باعث می شود انسان رشد کند، و الا در همان مرتبه می ماند. بله، ممکن است از اصحاب الیمین باشد ممکن است در فلان مرتبه قرار بگیرد اما آن تجردی که تعلق را به سمت قرب تغییر می دهد آن بر اساس تکلیف است و بر اساس اختیار است.

پس حالا متوجه شدیم که شیطان چیست؟ شیطان یک پدیده ای است که خدای متعال این پدیده را خلق کرده است برای اینکه سالک را به مقام قرب برساند. منتها از چه راهی؟ از راه برعکس. نمی گوید برو به طرف خدا می گوید بیا این را انجام بده، بیا خلاف کن؛ نمی گوید بیا نماز بخوان، نمی گوید خلوص نیت داشته باش می آید آن طرف را می گوید. «گفت: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. هرچه او بی ادبی کرد من خلافتش را کردم.»^۱ این قضیه شیطان هم همین است. او می گوید این را انجام بده، تا وقتی که گفت این را انجام بده یک مرتبه زنگ به صدا درآمد هان نگاه، اینجا موقع تصمیم گیری است ها، شیطان می آید چه کار می کند؟ مثل یک استاد اخلاق و مربی نفوس می آید کار انجام می دهد. شوخی نمی کنم رفقاها!

استاد اخلاق می آید چه می کند؟ می آید مواردی که در ذهن و در نفس و در زوایای قلب، آن

^۱ گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان.

موارد از دیدگاه خود ما مخفی است می آورد و نشان می دهد و می گوید بر طبق این باید عمل کنی. کاری که شیطان می کند چیست؟ آن هم که شیطان می کند همان زوایا و همان خصوصیتی که در نفس ما مخفی است و ما اطلاع نداریم در مواقعی که خداوند برای انسان پیش می آورد آنها را می آورد در جلوی ما قرار می دهد. حبّ به دنیا را می آورد در جلوی ما قرار می دهد بین چه قشنگ است. شخصیت پرستی، هزار نفر الآن دارند تعریف تو را می کنند اگر این را بگویی دیگر فایده نداردها این جوری بیا حرف بزن هان. می آورد نشان می دهد. الآن نگاه کن چه تمجیدی دارند از تو می کنند چه قشنگ داری صحبت می کنی، حرف هایت را چه کسانی دارند

گوش می دهند، الان نگاه کن ببین چه تصدی چه مقامی پیدا کردی! اگر بخواهی در این صحبتت فلان کس را هم داخل کنی دیگر این حرف فقط به اسم تو تمام نمی شود ها! مردم می گویند: نه آن هم یک همچنین حرف هایی زده. پس در این سخنرانی اسم فلان کس را نیاور، هان کشنگ آنهایی که در لابه لای نفس است و رفته جا انداخته یکی یکی می کشد بیرون. خدا به او گفته بیا این کار را بکن، می کشد بیرون و می آید در نزد انسان جلوه می دهد، بزرگ می کند، باد می کند. ولی همه اینها باد است ها! تا وقتی که ترکیدید آن موقع شروع می کند کف زدن هان به به به حالا وظیفه ام را خوب انجام دادم. کاری که یک استاد می کند چیست؟ چه کار می کند؟ مطالب کلی را نقل می کند و انطباق آن مطالب کلی بر عهده ماست. مرحوم آقا بارها می فرمودند: ما کلیات را می گوئیم انطباق آن کلیات ... مگر در هر جایی استاد با انسان است؟! مگر در خانه استاد با انسان است؟! مگر در موقع کسب و کار استاد با انسان است؟! مگر در موقع درس دادن استاد با انسان است؟! مگر در موقع معاینه کردن استاد با انسان است؟! استاد یک کلی می گوید: آنچه را که بر خود می پسندی و بر فرزندات، همان را برای دیگران بپسند این یک مسئله کلی. همیشه در مقابل حق بایست ولو اینکه ایستادن در قبال حق تو را از رسیدن به رغائب ... در یک جا می خواندم یکی از همین استاد های اخلاقی که از دنیا رفته در جلسه صحبتش رغائب را می گفت رغبت! رغائب جمع رغیبه یعنی منافعش سرشار و غیرقابل تصور. آن وقت ایشان تعبیر می کرد به رغبت! بله شبی است که رغبت در امشب زیاد است به سوی خدا به به به. آخر مگر مجبوریم صحبت کنیم آقا جان. کی گفته؟ برو بنشین در خانه ات! **الْحَاقَّةُ * مَا الْحَاقَّةُ الْحَاقَّةُ**، ۱ و ۲ را به معنای الحاق معنا می کردند **الْحَاقَّةُ** یعنی کوبنده، الحاق یعنی وصل شدن و و چه عرض کنم مفسر قرآن!

استاد می گوید این را بیا معنا کن، می گوید بیا می آید، می گوید من حرف کلی می زنم معیار می دهم دستت، کلیات را برای تو بیان می کنم وقتی بیان کردم باید خودت بروی یکی یکی پیاده کنی. در قبال این حق می ایستی شیطان می آید این حق را برای تو کمرنگ می کند. [می گوید:] حالا بیا این کار را انجام بده فردا توبه می کنی پس خدا توبه را برای که گذاشته؟ چه اشکال دارد. نمی آید بگویند که این گناهی که انجام می دهی به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من اقترب ذنباً فارقه عقل لم يعد ابدا»^۱ کسی که یک گناه انجام بدهد یک مقدر از سرمایه وجودی و عقل خود را از دست می دهد

^۱ علم الیقین، ج ۱، ص ۲۷۱: من قارف ذنباً فارقه عقل لم يعد إليه أبدا.

که دیگر تا آخر عمر بر نمی‌گردد، این را شیطان نمی‌آید بگوید. این را که می‌آید بگوید؟ این را پیغمبر می‌گوید. پیغمبر این را می‌گذارد در اینجا، شیطان هم می‌گذارد در اینجا. خب بیا توبه کن پس خدا توبه را برای که گذاشته؟ مگر نگفته **هُوَ النَّوَابُ الرَّحِيمُ** البقرة، ۳۷ اما اگر این را الآن انجام بدهی جلو می‌افتی مردم بیشتر تو را می‌پذیرند، حرفت بیشتر مورد قبول است. اسمی از فلان کس نیاور فلان نکن، اگر بخواهی این را انجام بدهی، اگر بخواهی در فلان سخنرانی، اگر بخواهی در فلان مجلس اسمی از فلان کس هم بیاوری دیگر به این کسی که داری بزرگداشت می‌کنی کم توجه می‌کنند.

همه به حساب او می‌گذارند. می‌گوید عجب ما که این همه خرج کردیم این همه می‌خواهیم بزرگداشت، بزرگداشت، بزرگداشت کنیم آن وقت این کوچک داشت می‌شود دیگر همه بزرگداشت‌ها از بین می‌رود! این همه مخارجمان، این همه دعوت‌ها از افراد، از شخصیت‌ها، شرکت در اینجا، بعد می‌گویند: آقا این هرچه به دست آورده از فلانی به دست آورده؛ پس چه شد، پس برای فلانی بزرگداشت کنیم. هان می‌آید کم کم لحن خطابه را تغییر می‌دهد جملات با هم تغییر پیدا می‌کنند وقتی که مونتاژ می‌شود یک صورت مونتاژ می‌شود برخلاف حق در می‌آید. چه کسی این کار را کرده؟ شیطان بزرگوار، استاد چه کرده؟ او گفته حق را بگو تمام.

بله، حق گفتن اینها را هم دارد خیال نکن، ولی بدان بیچاره بدبخت تو با این نگفتن حَقِّ خودت را و سرمایه وجودیت را از دست دادی. چه گیت آمد؟ دوتا به به تمام شد. این به به‌هایی که فردا هیچ به درد نمی‌خورد یک سرسوزن به درد نمی‌خورد و الله به جدم قسم اگر در روز قیامت آمدید و دیدید که این به به‌ها به اندازه یک سرسوزن به درد خورد بیاید گریبان مرا بگیرید یک سرسوزن. خدا می‌گوید تو سرمایه‌ای را که من به تو دادم برای آن سرمایه به ملائکه گفتم تو را سجده کنند بیچاره، تو آن سرمایه را از دست می‌دهی برای این به به، برای این به به‌ها داری از دست می‌دهی، برای این چه چه‌ها داری از دست می‌دهی، برای اینکه پشت سرت این را نگویند داری از دست می‌دهی، آن حقیقت را از دست دادی، مقام خلافت‌اللهی را از دست دادی خودت را در حدّ یک بهیمه [پایین آوردی].

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «كالبهيمة المربوطة همها علفها»^۱ این مردم مثل چهارپا و حیوانی می‌مانند که به طویله بستنشان، فقط به گاهی نگاه می‌کند که در مقابلش قرار می‌دهند و به آن

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۴۵.

یونجه دارد نگاه می‌کند. این مردم مثل بهیمة المربوطة هستند الاغی که بستنش به یک ... مثل همین، هیچ هدفی ندارد غیر از اینکه بخورد، تمام، نوبت جدید تمام، نوبت جدید و بعد هم ... آن مقام خلافت‌اللہی را داری از دست می‌دهی. می‌آید در مقابل قرار می‌دهد. کاری که استاد می‌کند همین است.

شما خیال می‌کنید استاد بلند می‌شود می‌آید و شما را از یک مرتبه بلند می‌کند در مرتبه دیگر می‌گذارد؟! بر این خواب و خیال خام بمانیم که یک همچنین قضیه‌ای صورت نگرفته است و صورت نخواهد گرفت. کسانی که تصوّر می‌کنند استاد می‌آید و انسان را برمی‌دارد و بر جای دیگر می‌گذارد در خواب و خیال به سر می‌برند. کاری که استاد می‌کند با کاری که ملائکه می‌کنند یکی است. متنها ملک را ما نمی‌بینیم استاد کامل را می‌بینیم. هیچ کاری انجام نمی‌دهد اگر بکند هنر نکرده.

افراد عدیده‌ای برای بنده نامه می‌نویسند می‌گویند آقا آن ذکری که مرحوم قاضی به فلان شخص گفتند که وقتی می‌گفت چشمش پایین می‌افتاد نامحرم را نمی‌دید آن چیست؟ گفتم: اگر این کار را بکنید هنر نکردید

مرحوم قاضی که این ذکر را برای سالک نگفته بود؛ یک نفر از نجف آمده پیش ایشان آقا من چشمم به نامحرم می افتد، بفرمایید برو انجام بده. اگر ما این کار را انجام بدهیم ما هنر نکردیم ذکر هنر کرده ما چه کار کردیم؟ ما چه هنری کردیم؟ ما به اندازه یک سرسوزن رشد نکردیم. اگر تا آخر عمر این ذکر را بگوییم و به نامحرم نگاه نکنیم تا آخر عمر مثل اولیم هیچ تفاوتی ندارد. هنر آن است که وقتی در دفتر، وقتی در اداره، وقتی در خیابان، وقتی در آنجا قرار می گیری و می بینی که چهره زیبایی در قبال تو قرار دارد آنجا سرت را بیندازی پایین. این هنر است و الا همین جوری چشم بیفتد؟ خب از اوّل آدم کور است چه فرق می کند پلک آدم را ببندند آدم صبح که از منزلش می آید بیرون اگر بشود حالا نمی دانم پزشکان می توانند یا نه یک چسب می زنند اینها بسته باشد وقتی که آدم برمی گردد چسب را باز کند. اینکه شد سلوک؟ سلوک. این ذکر هم همین است. این ذکر که مرحوم قاضی [فرمودند]، کار چسب را می کند. چسب، هیچ کاری انجام نمی دهد و مرحوم قاضی این را به شاگردش نگفته چون شاگردش باید تربیت بشود به یک آدم غریبه گفته. آن غریبه ای که عرضه ندارد، همّت ندارد، همّت ندارد، عرضه ندارد، تصمیم ندارد به او گفته آقا این کار را بکن.

آن مطلبی را که بزرگان می گفتند که انسان در حِصن قرار می گیرد آن مطلب این است که انسان با اختیار خود، خود را تسلیم محض در ولایت استاد و اطاعت از او بکند؛ نباید مطلب را اشتباه کنیم. کسی که تسلیم باشد در تحت ولایت امام زمان علیه السّلام قرار می گیرد و آن حضرت دست او را می گیرد. تسلیم باشد یعنی هر آن این تسلیم را اختیاراً به حضرت ارائه بدهد، در این لحظه تسلیم، ساعت بعد تسلیم، نه اینکه بیاید آنجا در دفتر اسمش را بنویسد ما سالک شدیم خداحافظ شما. نه آقا جان بر این خیال بمان هیچ خبری نیست. در هر ثانیه تسلیم، الآن ساعت یازده و ربع است دیگر وقت هم گذشته است دیگر، هر وقت رفقا خسته شدند بگویند الآن تسلیم، ساعت بعد تسلیم اگر این طور باشد آن وقت حضرت می فرمایند: فَأَنَا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ^۱ ما شما را تنها نمی گذاریم این است، امام زمان کارش این است نفوسی را که در ولایت او خودش را قرار بدهد امام علیه السّلام می آید ولایتش را بر تمام وجود او می اندازد و او را در ولایت خودش می گیرد. آن حقیقتی که استاد دستگیری می کند، این است. نه اینکه فقط آمدید اسمتان را یادداشت کردید تمام شد و رفت مُهر زدید. نه آقا جان این خبرها نیست، این حرفها نیست.

^۱ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵، باب ۳۱

راه خدا باید با اختیار باشد، راه خدا باید با عمل باشد. حضرت می فرمایند: کسی که آموزش را به خدا بسپارد و لَا يَدْبِرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا. خودش برای خودش برنامه ریزی نکند، برنامه ریزی خدا را بیاورد و در زندگی خودش پیاده کند، این شخص هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وِ ابْلِيسُ وِ الْخَلْقُ؛ دنیا و ابلیس و خلق برای او آسان خواهد شد.

عجیب اینجاست و عجیب اینجاست که وقتی انسان در هر کدام از این دو قطب قرار بگیرد، به واسطه اشتراک عالم ملکوت با آن خط و با آن قطب، خود او جزو و محو و فانی در آن قطب خواهد شد، و عکس آن

هم همین‌طور است. اگر خودش را در تحت نفوذ و سیطره و هیمنه ملائکه قرار داد از ملائکه می‌شود، آن ولایت ملائکه می‌آید او را می‌گیرد و او می‌شود ملک و بعد بالاتر. اما اگر آمد خودش را در تحت قطب شیطان قرار داد؛ آن هیمنه و آن شیطنتی که بر شیطان و جنود شیطان حاکم است آن می‌آید او را هم می‌گیرد این هم جزو مجلس خودشان می‌کند، بیا تو هم جزو ما هستی. می‌آید و جزو او قرار می‌گیرد و آن ولایت می‌آید و او را در خود محو می‌کند، می‌آید محو می‌کند. آن ولایت می‌آید روح این فرد را برمی‌گرداند و همانند روح شیطان او را در خودش ذوب می‌کند می‌شود اولیاء الشیطان، اولیاء الطاغوت. اوّل این‌طور نیست‌ها، اوّل این جور نیست. اوّل دلش صاف است، اوّل دلش پاک است، میل به سوی حقّ دارد. یک مرتبه رفت به طرف شیطان بعد شروع می‌کند خودش را ملامت کردن که ای داد بی‌داد در اینجا خلاف کردم، ای کاش این کار را نمی‌کردم ای کاش فلان نمی‌کردم. بعد یک جاذبه دیگر پیش می‌آید دوباره در اینجا کم‌کم یک مقدار دیگر از ولایت شیطان می‌آید و آن را در خود می‌گیرد، دو نقطه را می‌گیرد، سوم را می‌گیرد، می‌گیرد تا به یک حدّی ...

مرحوم آقا از قول مرحوم آقای انصاری نقل می‌کردند که می‌فرمودند: یک نفر بود که به بعضی از مسائل اطلاع داشت، به بعضی از علوم اطلاع داشت، بعضی از تصرّفات را می‌کرد. یک روز من در آن میدان همدان به او برخورد کردم و گفتم دست از این کارهایت بردار کارهای خلاف شرع می‌کرد، کارهای خجالت‌آور می‌کرد، کارهای شنیع می‌کرد گفت: با وجود این کارهایی که ما کردیم چگونه ممکن است دیگر رحمت خدا شامل حال ما بشود؟ ایشان فرمودند: تو توبه کن رحمت خدا عام است شامل می‌شود. او رفت؛ بعد از یک مدت دیگر من او را ندیدم، دو سه سال بعد وقتی که من او را دیدم، دیدم شیطان تمام وجود او را گرفته، دیگر قابل نیست. رو کردم به او گفتم: دست برنداشتی تا به اینجا رسیدی! گفت: دیگر نمی‌توانم. از جمله کارهایی که او انجام می‌داد عمل خلاف محصنه به عنوان یک عادت برای او دیگر در آمده بود!

توجه می‌کنید کار به کجا می‌رسد؟! اوّل این‌طور نیست‌ها، اوّل این جور نیست، با آن کارهایی که می‌کرد و با آن امور غیرعادی و دخل و تصرّفاتی که [انجام داد]. اینها را که می‌آورد؟ شیطان می‌آورد می‌گذارد که بیا این حربه را در اختیار قرار دادم، این وسیله را در اختیار قرار دادم. می‌آید، می‌آید، می‌آید، می‌آید کم‌کم، کم‌کم می‌شود خود شیطان.

این سوره را همیشه بخوانید: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي أَنْ خَنَّاسِ،** آن شیطان که یوسوس و سوسه می‌کند در

صدور ناس، تا مِنْ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ النَّاسِ، ۱ تا ۶ چه کسانی در صدور ناس وسوسه می کنند؟ دو دسته: یکی اجنه، یکی مردم. این مردم همان‌هایی هستند که شدند شیطان. شد شیطان. حالا می آید بغل انسان می نشیند هی شروع می کند وسوسه کردن. خیال نکنید این انسان است که بغلتان نشسته، خیال نکنید اینکه برای شما کارت دعوت فرستاده که آقا بیایید اینجا انسان است، این شیطان است. این دیگر شد شیطان.

لذا مرحوم آقا می فرمودند: بترسید از آن زمان و از آن موقفی که در وهله اوّل جزو اعوان

شیطان هستید

اعوان، کمک کار شیطان هستید، کمک کار ظلمه هستید، به ظلمه کمک می کنید، به ظالم کمک می کنید و از گُرده شما برای رسیدن به مطامع بهره می گیرد و از سکوت شما و کار شما برای رسیدن ... اعوان، کمک می کنید و بعداً بشوید اعیان الظلمه خود ظالم. اوّل عون و بعداً عین، اوّل کمک و بعداً عین، عین عین می شود چه؟ اوّل عون شیطان است و بعد می شود خود شیطان. اینجا دیگر مُهر می زنند اینجا است که خدا می فرماید: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ... البقرة، ۷** دیگر مُهر باطل می آید روی آن، مُهر باطل می آید روی آن و این قلب دیگر قابلیت و استعداد هدایت را از دست می دهد. انسان باید از اوّل محکم باشد نگذارد بیاید.

مرحوم آقای حدّاد می فرمودند: من نشستم فلان شخص عالم از یکی از شهرستان های ایران بلند می شود می آید پیش من می گوید: آقا من شاگرد دارم من افراد را دارم تربیت می کنم. بعضی از این شاگردان از من سؤالاتی می کنند که من نمی توانم پاسخ اینها را بدهم حالا دارد تعریف می کند ایشان می فرمودند: تو که نمی توانی پاسخ بدهی چرا داری بار اینها را می کشی؟ این را می گویند ولی خدا، دارد تذکر می دهد تو که عرضه نداری جواب اینها را بدهی برای چه آمدی مسئولیت تربیت اینها را به دوش گرفتی؟ تو مثل راننده ای می مانی که نمی تواند ماشین براند آن وقت پنجاه تا مسافر سوار می کند؟ خب می برد تو درّه. آن کسی که پنجاه تا مسافر سوار می کند خودش هم از رانندگی و از جاده ها اطلاع دارد. آمد تذکر داده شد این قبول کرد سرش را پایین انداخت. رفت دوباره به راهش ادامه داد! ببینید شیطان ها بغل آقای حدّاد هم نشسته است. شیطان همه جا هست. همچنین آمده شریک شده و شاکرهم^۱ بیا با اینها شریک شو، رفیق شو کناره گیری نکن خوب نیست، ید الله مع الجماعة^۱ انسان باید رعایت جماعت و اتحاد و جمعیت را بکند! «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» ها اینها را می آییم می گوئیم ها. خوب بلد هستیم.

آقای حدّاد دارد به تو می گوید مواظب باش تو داری دستگیری می کنی و باری را برمی داری که نمی توانی این بار را بر دوش بگیری، بفهم! خب بار را بگذار زمین. بعد می فرمایند: بار را بر گُرده کسی بنداز که بارکش باشد. بیا ببنداز به عهده من، آن وقت بین می توانم راه ببرم یا نه. اگر لنگ زدیم بیا جلوی مرا بگیر خیلی رُک، ایشان رُک بودند با کسی تعارف نداشتند بیا بارت را بنداز روی دوش من، اگر لنگ زدیم بگو آقا لنگ زدی. لنگ نزدیم راهت را داری می روی. ایشان با کسی شوخی ندارد. حق

^۱ نهج الفصاحة، ص ۴۵

که شوخی بردار نیست، حق شوخی بردار نیست.

بنده در همین جلد دوم اسرار ملکوت که راجع به شرح حدیث عنوان بصری است و دارم می‌نویسم چند روز پیش این نکته را در تشخیص استاد، کیفیت استاد و کیفیت راه او نوشته بودم که: وقتی مرحوم آقا دارند به افراد در هر مرتبه [که هستند] می‌گویند بیایید سراغ آقای حدّاد، شوخی نکردند. به یکی از دوستانشان که در اینجاست گفتند، به مرحوم آیه الله مطهری رحمة الله علیه گفتند آقا بلند شوید بروید پیش ایشان امتحانشان کنید صحبت کنید. این بزرگان که جاهل نبودند، فاضل بودند، درس خوانده بودند، درس

داده بودند، به مسائل وارد بودند، اطلاع داشتند، کسی نمی توانست اینها را گول بزند، کسی نمی توانست اینها را فریب بدهد، کسی نمی توانست سر اینها را با جملات زیبا و با عبارات دلنشین کلاه بگذارد، مچش باز می شود. اینها این جور افرادی بودند. این که الان با این محکمی و با این استقامت می گوید برو پیش این و امتحان کن و بعد بپذیر در پس این کلام چه نهفته است؟ با چه نیرو و چه قدرتی این مطلب را می گوید؟

حالا اگر ایشان من باب مثال مرحوم مطهری می رفتند با آقای حدّاد در بعضی مشکلات و مسائل فلسفی و عرفانی صحبت می کردند و آقای حدّاد لنگ می زد و گیر می افتاد مرحوم آقا دیگر چه جوابی داشت به ایشان بدهد؟ مسئله تمام بود. چه جوابی داشت بدهد؟ بگوید: نه، شما نفهمیدید، شما بروید تسلیم بشوید ده سال دیگر می فهمید. می گوید آقا برو پی کارت، آقا بگذار برویم پی کارمان چی برود ده سال دیگر، هر جا همین طور است دیگر. در هر مکتب و هر درویشی و هر بساطی و هر دکانی هم همین را می گویند. آقا بیا تسلیم بشو حالا بیست سال دیگر می بینی. کو؟ من دو سال دیگر می میرم، چی را بیست سال دیگر می بینی؟! آقا بیا تسلیم شو یا برو دلت را صاف کن، دلت صاف نیست. خب بگو چه جوری صاف کنم؟ صابون بزنم؟ از این چیزهای ظرفشویی بمالم؟ چه جوری صاف کنم؟ راهش را به ما یاد بده. راه یاد بده دیگر آن راهی را که تو رفتی یاد بده ما هم بهره مند بشویم ما هم می خواهیم به نعمات الهی برسیم. یک چیزی روی هوا بپراندند و یک حرفی بزنند و ... همین طور است، همه جا همین طور است آقا.

اما در اینجا این حرفها نیست بیا ببین و اختیار کن. اگر دیدی و خلاف اختیار کردی فردا مسئولی. اگر ندیدی و اختیار کردی فردا می گوید چرا اختیار کردی؟ این راه این است، این مسیر این است. اول ببین، حق را تشخیص بده بعد خودت می دانی، تا حق را تشخیص ندادی اینجا با جای دیگر از این نقطه نظر هیچ فرقی نمی کند. همان چوبی را که در رفتن به جای دیگر در روز قیامت بر ما خواهند زد همان چوب را خدا بر کرده افرادی که در اینجا بیایند و کورکورانه و از روی هوا و شایعات و تبلیغات و بدون تدبّر و تعقل بپذیرند خواهد کوفت، مسئله این است. دو دوتا چهارتا و شوخی بردار هم نیست.

مرحوم آقا فرمودند: برو آقا امتحان کن. می رود امتحان می کند، می آید می گوید این سید

محيی است.^۱ آنجا همدیگر را نگاه نکرده بودند، با هم صحبت کرده بودند، مطلب گفتند. مگر من ایشان را ندیده بودم، مگر من پدرم را ندیدم، مگر من بقیه را ندیدم؟! شما خیال می کنید من همین طوری ... ما که تسلیم نبودیم الآن اعتراف می کنیم تسلیم نبودیم و فقط غیر از اذیت چیزی برای ایشان نداشتیم چه عرض کنم دیگر حالا نمی خواهم تعبیراتی بیاورم باعث ناراحتی رفقا بشوم ولی بالاخره دیدیم دیگر، آن را که دیدیم نمی توانیم انکار کنیم. همه را دیدیم رفقا، بنده همه را دیدم، همه افراد در همه سطوح، در همه مراتب را دیدیم.

گفت:

^۱ روح مجرد، ص ۱۶۰.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار *** چه کنم حرف دگر یاد نداد استاد^۱
 انسان باید با اختیار باشد. ها نتیجه‌اش این می‌شود. آن موقع بارت را بر دوش بارکش
 نینداختی و به همان مرام ادامه دادی نتیجه‌اش این می‌شود که عاقبت عمر به کجا کشیده شد مسیرت به
 کجا کشیده شد. چرا؟ حالا آن دنیا از تو می‌پرسند چرا دستگیری کردی؟ چرا شاگرد داشتی؟ می‌گویند
 خودت را چه کردی. به تو چه مربوط است، که گفت بیایی دستگیری کنی؟ که گفت این همه مرید
 برای خودت جمع کنی؟ که گفت این همه شاگرد برای خودت جمع کنی؟ که گفت جوری آنها را
 راهبری کنی که آنها تصوّر کنند غیر از تو کسی وجود ندارد؟ آیا راه را برای آنها باز نگه داشتی؟ یا نه،
 با چهار چشم مواظب بودی که از اینجا به جای دیگر تخطی نکنند، جای دیگر نروند. ترس از چه؟
 مبادا ول کنند تو را؟ مبادا تو را رها کنند؟ ها؟ اینها همه چیست؟ **وَمَا يَعِدُهُمْ**. اگر این برود آنجا دیگر
 تو را ول می‌کند ها! نه آقا دیگر مسجد دیگری نباید رفت، دیگر شما هر چه می‌خواهید در همین جا پیدا
 خواهید کرد، در همین جا به دست می‌آورید! اگر خواست برود شروع می‌کند تمام نقیصه‌ها و تخیلات
 خودش را راجع به آنها به این بیان می‌کند که قطعش کند. برود بلند شود برود، بلند شود به آن مجلس
 هم برود، بلند شود آنجا هم برود، همه مطالب را ببیند، همه را بفهمد، با عقل خودش و با اختیار خودش
 هر کدام را که خواست بپسندد. به من چه مربوط است؟ به کسی دیگر چه ارتباطی دارد هر کسی باید
 در راه و در مسیر باشد.

شیطان در اینجا آمد و خراب کرد **أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ** خدایا حالا آمده کار تو به
 آنجایی رسیده که این چیزی را که از خاک درست کردی به من کَرَّمْتَ. پس آیه قرآن دارد سرّی را بیان
 می‌کند این سرّ چه بود رفقا؟ همان که آقای حداد فرمودند بود. قرآن چیزی نمی‌گوید. فقط همین مقدار
 می‌گوید **أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ** حالا این طوری شده؟ بگو به من، جواب من را بده **أَرَأَيْتَكَ**
 یعنی جواب من را بده. دارد به خدا می‌گوید، معنایش این است جواب من را بده. این را که از خاک
 درست کردی آمدی بر من تفضیل دادی، سرّ خودت را در این گذاشتی؟ حالا که این طور است پس من
 هم بلند می‌شوم، من هم آدم معمولی نیستم من هم موجودی هستم که تو به من قدرت دادی، سعه
 دادی و ظرفیت دادی شروع می‌کنم همه را اغوا کردن، همه را گمراه کردن **لَئِنْ أُخْرَجْتَنِي** اگر مرا به تأخیر
 بیندازی. خدا هم می‌گوید باشد. ما به تأخیر می‌اندازیم. اصلاً خودمان می‌خواهیم، اصلاً خودمان

۲۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۳۱۸

می خواهیم. نمی گفتمی هم مهلت می دادیم. **لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ** لجام می زنم بر همه ذریه اش، فقط یک چند نفری ته کاسه می مانند ته غربال، آن کسانی که مخلصین هستند. بقیه به حسب مراتبهم هرکدام در هر مرتبه ای که دارند.

حال که رفقا از خصوصیات شیطان و جنود شیطان مطلع شدند اینجا دیگر بحث را تمام می کنیم. بنابراین نتیجه ای که ما از بحث مربوط به شیطان می گیریم:
اوّل: اینکه خداوند شیطان را بی جهت خلق نکرده و خلقت آن براساس مصلحت بود.

دوم: شیطان بر ما ولایت ندارد چنانچه ملائکه هم بر ما ولایت ندارند.

سوم: شیطان به زور و به اجبار ما را به جهنم نمی برد بلکه ما با اختیار خود راه شیطان را انتخاب می کنیم و از او پیروی می کنیم و به آن سمت می رویم.

چهارم: اینکه این خلقت و این وسوسه شیطان گرچه یک جنبه منفی دارد ولی یک جنبه مثبت هم دارد. جنبه مثبتش این است که ما به کمال می رسیم. اگر شیطان نبود ما به این کمال نمی رسیدیم ما در حد ملائکه بودیم. وقتی که ملائکه باشند دیگر خدا انسان را برای چه خلق کند؟ ملائکه هستند دیگر، دیگر منظور از خلقت انسان چه معنایی دارد؟ پس اینکه خداوند انسان را خلق کرد برای اینکه او را به این مرتبه برساند بالاتر از ملائکه برساند و برای رسیدن به او باید اختیار کند و برای اختیار کردن باید جاذبه های مخالف هم وجود داشته باشد. پس شیطان به نفع ماست نه به ضرر ما. این جنبه مثبت هم از این نقطه نظر برای او هست.

مطلب دیگر اینکه با تحت سیطره و آن هیمنه شیطانی شیطان قرار گرفتن، نفوس بنی آدم و نفوس اجنه تبدیل به خود شیطان خواهد شد، یعنی این انسان تبدیل می شود به شیطان. وقتی تبدیل به شیطان شد امام صادق علیه السلام می فرماید: هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقَ. پس خلق چه کسانی هستند آنهایی هستند که شیطان اند، همه در یک ردیفند.

آن بنده ای که خود را در تحت تسلیم الهی قرار بدهد و امور خود را به او بسپرد بر او دنیا دیگر آسان خواهد شد. دیگر شیطان نمی تواند گولش بزند. هی بیاید بگوید: آقا، شما اگر در این مجلس شرکت نکنید اسم شما دیگر در اینجا نیست. از آن طرف مجلس، مجلس خلاف است چطور من شرکت کنم؟ شما باید بیاید الآن این افراد در این مجلس هستند، شما هم باید بیاید جزو اینها بنشینید تا اسم شما را هم ببرند. شما اگر پای این اعلامیه را امضا نکنید این مسئله به اسم شما تمام نمی شود. انسان نگاه می کند می بیند اعلامیه خلاف است، شرکت در این مجلس خلاف است هان! از آن طرف جاذبه ها آقا افراد آمدند همه چشمشان به شماست که شما بیاید. انسان می بیند شرکت در آن مجلس خلاف است، آن مجلس، مجلس الهی نیست، آن مجلس، مجلسی که نور داشته باشد نیست، آن مجلس، مجلسی که در او اسم خدا باشد نیست. ولی از آن طرف شیطان هی دارد می گوید هی می گوید، هی می گوید هی می گوید، می گوید بالاخره حالا برویم دیگر. یک دفعه می رود، می رود و کارش تمام است. درست مثل یک شخصی که ناراحتی قلبی دارد دکتر به او گفته آقا باید استراحت کنید شما باید استراحت مطلق کنید بلند می شوند آقا یک مجلسی تشکیل دادیم باید بیاید در آن مجلس شرکت

کنید، فرض کنید در مجلس عروسی شما بزرگ خاندان هستید اگر نیاید قضیه چه می شود. خب آقا جلسه را حالا بدون ما برگزار کنید، نه نمی شود آقا اصلاً تمام رنگ و لعاب جلسه به حضور سرکار است و شما نباشید اصلاً اهمیت ندارد. هی می گوید قلبم، بالاخره بلند می کنند می روند در آنجا و می نشیند و سکنه می کند و می میرد.

پس آنها مرگ ما را می‌خواهند نه حیات ما را. شیطان مرگ ما را می‌خواهد، این مردم مرگ ما را می‌خواهند مرگ ابدی. این مرگ که فردا انسان می‌میرد هر کسی باید به یک نحوی بمیرد. این مردم مرگ ما را می‌خواهند، این دنیا مرگ ما را می‌خواهد و این جاذبه‌ها و تعلقات همه اینها مرگمان را می‌خواهند. این را ما باید بدانیم. لذا در آیه می‌فرماید: **مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ** الناس، ۶ گروه شیطان و جنود شیطان از اجنه هستند و از مردم. اجنه می‌آیند در باطن و مردم هم می‌آیند از ظاهر و سوسه می‌کنند. ظاهر و باطن دست به دست هم می‌دهند دخل ما را می‌آورند.

لذا از این دفعه باید بدانیم‌ها تا وقتی یکی می‌آید پیش ما حرف می‌زند می‌خواهد و سوسه کند زنگ به صدا درمی‌آید بفهمیم شیطان آمده. تا اگر انسان یک جا می‌رود یک تقاضای خلاف از یکی دارد می‌شود، انسان را به سوسه می‌اندازد بدانیم که شیطان آمده. تا وقتی انسان را دعوت می‌کنند کارت برای انسان می‌فرستند، آقا در اینجا بیایید و در آنجا بیایید و انسان می‌داند شرکت در اینجا معصیت است و این مجلس، مجلس الهی نیست. بدانیم این دعوت از طرف شیطان آمده، این کارت قشنگ، زینده با خط قشنگ و اکلیل، شیطان هم دعوت می‌کند دیگر می‌گذارد در پاکت خوب و خیلی عالی می‌آورد در آنجا.

یک شخصی برای بنده نامه‌ای نوشته بود و در آن نامه نعوذ بالله القابی بکار برده بود که بنده شرم دارم که آنها را بیان کنم. بنده در جواب نوشتم این دفعه اگر یکی از این القاب را بیاورید نخوانده نامه‌تان را پاره می‌کنم در سطل آشغال می‌اندازم. جناب محترم، جناب آقای طهرانی والسلام همین. هان این نامه نامه چیست؟ شیطان فرستاده، در آن دستورالعمل است در آن بیان حکم شرعی است! ولی فرستنده کیست؟ مواظب باش شیطان آمده. خوش آمد بین چه لقب‌های خوبی به تو دادند خیلی خوب است. بله، ما قابل نیستیم، چه عرض کنیم ما قابل این مطالب را نیستیم ولی... چرا دروغ داری می‌گویی؟ خیلی هم قابل هستی چه کسی گفته قابل نیستی؟ شکسته نفسی می‌فرمایید؟ حالا فهمیدیم مابین حق و باطل چقدر فاصله است. تعریف خلاف می‌کنند چرا می‌گویی قابل نیستیم بزن تو دهنش چرا نمی‌زنی تو دهن؟ ما قابل نیستیم، چرا دروغ می‌گویی؟ خیلی هم قابل هستی. چرا دروغ می‌گویی؟ جواب دادن به ما قابل نیستیم و این حرف‌ها به ما نمی‌خورد و این حرف‌ها را کسی...، این حرف‌ها چیست آقا؟ قبل از اینکه بگویی ما قابل نیستیم شیطان رفته در تمام تاروپود وجودت لانه کرده. این ما قابل نیستیم را شیطان دارد می‌گوید اشتباه نکن تو نمی‌گویی. او دارد می‌گوید قابل نیستیم، او دارد تواضع می‌کند، او دارد شکسته نفسی می‌کند این مطالبی را که خدمت رفقا دارم می‌گویم اسرار سلوک

است‌ها! او دارد از زبان تو تواضع می‌کند این تواضع نیست این شرک و کفر است. او دارد از زبان تو عذرخواهی می‌کند.

یک بنده خدایی بود می‌گفت از فلان‌جا برای من یک نامه دادند که اللهم کن لولیک فلان اسم بردند فی هذه لاله‌الاله، لاله‌الاله و بعد این مطالب را با یک خنده‌ای می‌گفت. ولی من گفتم نه، من قابل نیستم و این حرف‌ها! عجب! اللهم... نعوذ بالله، کجا ما داریم می‌رویم؟ به کجا داریم می‌رویم هان؟ این مسکین نمی‌داند که با رو به زمین خورده و این قابل نیستم را شیطان دارد می‌گوید. [گفته بود] من در جواب نوشتم: نه ما قابل این القاب نیستیم. شیطان دارد جواب می‌دهد قابل نیستیم، شیطان دارد تواضع می‌کند! مرد حق آن پدر

من بود که وقتی یک نفر آمد پایش را ببوسد چنان با عصا بر کمرش زد گفتیم این کمرش دوتا شد. پای من را می‌بوسی؟ هان؟ بازی درمی‌آوری، مرا داری بازی می‌دهی؟ این دیگر آن کاری که می‌کند شیطان نیست این خودش دارد می‌کند. و بلند گفتند برو گم شو! باز برو گم شو!

در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها با چشم خودم دیدم یک نفر از این اقطاب درویش داشت می‌آمد چند نفر هم با یک متر فاصله از عقب، یک مرتبه دو نفر از آن طرف آمدند تا به این رسیدند افتادند به حال سجده پای این را بوسیدند و ایشان همین‌طور بزرگواری، قشنگ، خیلی منظم و مرتب ایستاد تا آنها مراسم و آداب سلوک را آن دولوک است نه سلوک! کاملاً به نحو احسن انجام دادند بعد اذن و ترخیص فرمودند که اینها بروند و به آن چهار نفر ملحق بشوند شدند شش نفر. **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِنَّسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ** هود، ۹۸ خودش و تمام دارودسته‌اش را می‌آورد با سر همه را می‌اندازد در جهنم. تمام اینها چیست؟ آن می‌شود کلک و حقه‌بازی، این می‌شود حق. التفات کردید؟!

در مقابل حق شوخی نباید کردها! بجنبید زده، یک کمی یک فکر بیاید زده. او هم دارد دستگیری می‌کند، او هم دارد ارشاد می‌کند دیگر خدا به داد ارشاد او برسد! حالا چه اسمی دارد دیگر او دارد ارشاد می‌کند! او می‌شود مرد حق. و ما در این قضیه از پدرمان حکایت‌ها داریم، یک انبان من حکایت دارم از این‌گونه مواردی که نشان می‌دهد، بالاخره انسان می‌فهمد. ما که هیچ، افرادی که با ایشان ارتباط نداشتند می‌فهمیدند. این مسیر مسیر است.

خودم خسته شدم. هرچه صبر کردیم رفقا بگویند خسته شدیم آنها هم الحمدلله همت بلند است و اشتیاق عالی است و نفوس نفوس مستعده و نقصان از ماست دیگر چه کنیم که ظرفیت ما محدود است. حالا شاید یک مختصری تته‌ای مانده باشد ان‌شاءالله برای جلسه بعد.

امیدواریم خداوند متعال ما را نسبت به وظائف خود آگاه کند و راه را چنان برویم که بزرگان رفته‌اند و متوجه باشیم بر اینکه این مسئله را دائماً بزرگان، مرحوم آقا تذکر می‌دادند که قبل از اینکه ما به جهات دیگر فکر کنیم، من می‌خواستم راجع به این قضیه در تته صحبت‌م عرض کنم که دیگر توانمان تمام شد و دیگر آن کلام مرحوم آقا که می‌فرمودند: باید شیطان را سهل بگیرد چه معنایی دارد حالا یک اشاره‌ای می‌کنم.

مرحوم آقا می‌فرمودند: کاری نکنید قبل از اینکه شیطان بخواهد بیاید قبلاً خودمان را در نظر بیاوریم، این مهم است، قبل از اینکه آن بخواهد بیاید و سوسه کند باید بدانیم که خودمان در این وسط

چه موقعیتی پیدا می‌کنیم. آن وقت وسوسه او دیگر کارگر نیست. نه اینکه ما خودمان را فراموش می‌کنیم و وسوسه او را در نظر می‌آوریم، خودمان را از یاد می‌بریم آن وقت کلمات می‌آید در نزد ما جلوه می‌کند. قبل از اینکه آن کلمات بخواهد بیاید خودمان یک لحظه به خودمان فکر کنیم: خودت چه می‌شوی در این وسط؟ سعادتت چه می‌شود در این وسط؟ عاقبتت چه می‌شود در این وسط؟ وقتی که این آمد اگر هم آن کلام بیاید کمرنگ است، آن رنگ و جذابیت خودش را ندارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ